



۲۰۱۹/۰۱/۲۸



نور محمد غفوری

تیوریهای تصنیف طبقاتی جامعه

1. مقدمه:

موضوع طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه یکی از بحث های پُر جدل علمی و سیاسی نه تنها در افغانستان، بلکه در هر کشور و به مقیاس جهان است که از طرف فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی در این مورد نظریات و تیوری های متفاوتی داده شده است. در شرایط کنونی کشور ما جدال بر سر تصنیف طبقاتی و پذیرش روش مبارزه طبقاتی یا عدم آن گرم است که به یکی از موانع عمده وحدت و اتحاد نیروهای ترقی خواه، دموکرات، خلقی و عدالت پسند مبدل گشته است. همانگونه که جامعه بشری با گذشت زمان در حال دگرگونی است، تیوری های اقتصادی و اجتماعی نیز انکشاف و تغییر می نمایند. بر مبنای تغییرات اجتماعی و در جریان دگرگونی موازنه نیروهای مختلف اجتماعی، تدوین و تعمیم روشهای مدرن مبارزات سیاسی، منجمله مبارزه به خاطر دستیابی و حفظ منافع گروهی و طبقاتی ضروری می باشد. در این مقاله در گام نخست با تیوریهای گوناگون در مورد تصنیف طبقاتی اجتماع پرداخته شده و در آینده بحث های دیگری در این راستا به نشر خواهد رسید.

سیر تاریخی اصطلاح طبقه اجتماعی:

هر اصطلاح سیاسی و علمی در مقطع معین زمانی نظر به ضرورت به وجود می آید که با گذشت زمان طی مراحل نموده و جایگاه خویش را در علوم و محافل سیاسی احراز می نماید. اصطلاح طبقه سیاسی نیز از این امر مستثنی نیست که در اینجا بر سیر تاریخی و جایگاه آن در علوم و سیاست عملی مختصراً مرور می نماییم. در اوایل قرن چهارم قبل از میلاد (افلاطون) و (ارسطو) - فیلسوفان شهیر یونان از (طبقه اجتماعی) تذکر به عمل آورده اند. در امپراتوری روم از واژه (طبقات) classis برای تقسیم جمعیت به گروه های مالیاتی استفاده می کردند و در اواسط قرن 16 میلادی دانشمند و دیپلمات انگلیسی (توماس سمیت [Sir Thomas Smith](#)) جامعه انگلیسی را به چهار طبقه تقسیم کرد. در 1787 - 1788 م. در ایالات متحده، در «مقالات فدرالیست» ([Federalist Papers](#)) موضوع طبقات مورد بحث قرار گرفت. در اواخر قرن هجدهم، مؤرخان اسکاتلندی (آدم فرگوسن [Adam Ferguson](#)) و جان میلر [John Millar](#) از اصطلاح (طبقه) برای تصنیف اجتماعی استفاده می کردند. (آدم سمیت [Adam Smith](#)) اقتصاد دان مشهور انگلیس از طبقه فقیر و طبقه کارگر یاد آوری می نماید و دیوید ریکاردو [David Ricardo](#)، سن سیمون [Saint-Simon](#) و چارلز فوریه [Charles Fourier](#) و غیره در کنار طبقه کارگر، طبقه سرمایه دار را ذکر کرده و از طبقات فقیر و غنی نام می برند. در آغاز قرن نوزدهم دانشمندان فرانسوی - آگوستین تیری [Augustin Thierry](#) و فرانک گیزو [François Guizot](#) از طبقه پرولتاریا و بورژوازی و مبارزه طبقاتی بحث می کنند.

کارل مارکس [Karl Marx](#) - فیلسوف و اقتصاد دان آلمان در سال 1842 درباره طبقات و مبارزه طبقاتی نظریه مشهور خویش را طراحی کرد. بعداً دانشمندان دیگر آلمانی مانند لورنتس فان شتاین [Lorenz von Stein](#)، ماکس وبر [Max Weber](#)، فردیناند تونیس [Ferdinand Tönnies](#) و غیره در این مورد تحقیقات کرده و نظریات خویش را ارائه نمودند. به همین منوال دانشمندان علوم اقتصادی امریکایی تورستین وبلن [Thorstein Veblens](#) و ولادیمیر النیچ اولیانوف - سیاستمدار روسی در باره طبقات و مبارزه طبقاتی تحلیل های خویش را ارائه نموده اند. به این طریق مقوله طبقه اجتماعی در کلتور و فعالیت تیوریک و عملی سیاسی و علوم اجتماعی جاگزین شد. فلاسفه، سیاسیون و دانشمندان بزرگ جهان در طول اعصار تاریخ نظریات گوناگون و تیوری های مختلف را در مورد طبقات و تضادهای طبقاتی پیشکش نموده که ما مختصراً آن را در ذیل مرور می نماییم.

2. تعاریف، نظریات و تیورهای طبقاتی در مسیر زمان:

أ. در عصر عقبه (1200 ق م. - 600 م.):

قسمیکه در بالا تذکار به عمل آمد، فلاسفه یونانی در قرن چهارم قبل از میلاد برای اولین بار از طبقات ذکر بعمل آورده اند. در همین زمان فورماسیون اجتماعی اقتصادی برده داری در بطن کمون اولیه نطفه گذاری شد و در بین جامعه بدوی یک طبقه مالکین اراضی یا اشراف عرض وجود نمود. اداره جامعه کمون اولیه و حکومت به مرور زمان و تدریجاً از کلانهای خانواده و قبیله بدست اشرافیت برده دار انتقال یافت. در مقابل آن طبقه غلامان و یا برده ها نیز به حیث طبقه اصلی و انتاگونیستی (آشتی ناپذیر) نظام ظهور کرد.

در نتیجه توسعه بحر پیمایی و حمل و نقل دریایی در پهلوی طبقات اساسی (طبقه اشراف و برده گان)، طبقه ثروتمند جدید از تجار تشکیل گردید که با مالکین به رقابت پرداخت. به نظر افلاطون که یکی از بزرگترین فیلسوفان عصر عتیقه یونان و طراح سوسیالیسم اوتوپی (خیالی) در همان زمان است، افراد طبقه حاکمه که دارای حقوق سیاسی اند، نباید به هیچ وجه بیشتر از آنچه برای تأمین زندگی آنان لازم است، ثروت داشته باشد. ملکیت اشتراکی و دارایی ها و ثروت باید قاعده عمومی کشور باشد. وی پول و فضیلت را دو پله ترازو می دانست که محال است که یک طرف بالا برود و دیگری نزول نکند.

در حالیکه ارسطو که یکی دیگر از فیلسوفان مشهور یونان ادوار عتیقه است، از فرماسیون اقتصادی اجتماعی غلامی دفاع نموده و تزس را بمیان آورد مبنی بر این که غلامان از طبیعت برای غلامی خلق شده، از آوان خلقت عقل کمتر دارند و سیستم غلامی و زنده گی یکجایی با باداران خوبی های زیادی را برای شان به بار می آورد. به نظر ارسطو شهروندان (اتباع) کشور صرف انانی هستند که در پروسه ها و حوادث سیاسی سهم فعال می گیرند. مطابق حالات همان وقت زنها، اطفال، غلامان و مهاجرین را به حیث اتباع آتن نمی شناختند و آنها اجازه دخالت در سیاست را نداشتند.

در مدنیت روم قدیم هم برای جمع آوری مالیات، جامعه نظر به اندازه عاید افراد به چند دسته یا طبقه تقسیم شده بود و حین جمع آوری و کنترل مالیه دهندگان از طبقات سخن به عمل می آمد.

ب. در قرون وسطی (600-1500 م):

به مرور زمان در بطن جامعه برده داری نطفه های فورماسیون اقتصادی اجتماعی فیودالی به آهستگی انکشاف نمود که این نظام پس از قرن هشتم میلادی به تدریج بر نظام برده داری در بعضی از کشور های اروپایی غالب می شد. تسلط نظام اقتصادی فیودالی، استبداد خشن سیاسی و تسلط خرافات بر جامعه اروپایی مانع رشد خلاق تحقیقات علوم و فنون گردیده بود.

در قرون وسطی استبداد سیاسی و دگمهای مذهبی عیسویت بر اروپا حاکمیت داشت. رشد تحقیقات علمی، هنری و فنون تخیلی، منجمله تیوری های اقتصادی بسیار به کندی پیش می رفت. تا قرن دهم میلادی به اقتصاد از دید اخلاقی می نگرستند و کلیسای عیسوی مادی گری را نفی می کرد.

از قرن 12 به بعد در اثر پیدایش کارگاههای صنعتی و از قرن 13 به علت توسعه روابط خارجی اروپا با خاورمیانه از طریق مدیترانه یک دوره ترقی اقتصادی به وجود آمد و پول بعنوان وسیله پرداخت رواج یافت. در این دوران می توان توماس فان اکوین Thomas von Aquin (1225-1274) فیلسوف ایتالوی و دانشمند مشهور الهیات و علوم دینی را که از جمله 33 مربی مشهور کلیسای کاتولیکی به شمار میرود، به حیث نماینده دانشمندان اقتصادی آن دوران یاد کرد. توماس فان اکوین تحت تاثیر نظریات ارسطو قرار گرفت که در این زمان سر از نو رواج یافته بود. وی در مورد تبادل و تقسیم اجتماعی کار عقیده مند بود و از طبقات مختلفی که در نتیجه تقسیم اجتماعی کار بوجود آمده بود، سخن میراند. از شکل دولتداری موناشری - (شاهی) حمایت میکرد. وی شاهی را بحیث بهترین و اما استبداد Tyranni را خرابترین شکل حکومتی می شمرد. برای جلوگیری از استبداد بر محدودیت قدرت شاه تاکید می ورزید. پادشاه را به حیث نماینده خدا در زمین یعنی مملکت میدانست و بمثابه روح و عقل برای وجودی می پنداشت که اعضای آن نفوس کثو است. ولی با آنهام پاپ را نسبت به شاه بلندتر می دانست. توماس فان اکوین طرفدار خود کفایی Autarkie اقتصادی می باشد. وی از طبقه ارستوکرات و نظام ارستوکراسی (اشرافیت) یاد آوری نموده و برخلاف حکومت کلکتیفی نخبه گان ارستوکرات نظر میدهد.

باید تذکر داد که در عصر قرون وسطی نمونه از تحلیل های اقتصادی نغز و پر اهمیتی در مورد صنف بندی طبقاتی اجتماع و شرح مبارزه طبقاتی بمیان نیامده است.

ج. در عصر مدنیت ابتدایی (قرون 16-18 م):

در قرون 15 و 16 م. با تسلط اروپا بر بحیره مدیترانه و اختراع و کاربرد ماشین بخار در کشتی رانی، اختراع ماشین چاپ و همچنین دسترسی به هند و سایر سرزمینهایکه دارای معادن گران بها بودند، در نتیجه ایجاد دولتهای متمرکز ملی، سیستم فیودالی به کنار رفتن آغازید و در اثر ریفورم مذهبی در این قاره، اروپائیان به گردآوری ثروت علاقه بیشتری پیدا نمودند.

در عصر مدرنیته اول فورماسیون اقتصادی اجتماعی سرمایرداری از بطن جامعه فیودالی سر بر آورد و طبقه سرمایدار ظهور و قوت یافت. مرکانتیلیسم (Merkantilism) (مکتب سوداگری) به تیوری مسلط اقتصادی مبدل گشت که تمام آن طرحهای را در خود می گنجاند که با سیاست پولی، تیوری های پرداخت و بیلانس و همچنان اقتصاد پولی ارتباط

می گیرد و مدعی آن بود که ثروت از تجارت به وجود آمده و ازدیاد می یابد. بعد از آن پیروان فزیوکراتیسم (Physiokratism) (مکتب طبیعیون) نیز به تحلیل طبقاتی جامعه پرداخت که عقیده داشت که تنها زراعت می تواند محصول مازاد را تولید و اشیای کارآمد را بدست دهد، فلذا زراعت را یگانه منبع ارزش اضافی و مازاد محصولات می دانستند. در این وقت علمای اقتصاد، جامعه را نظر به عواید و دارایی افراد و خانوار به چهار طبقه مختلف تقسیم کردند:

- دهقانان و کارمندان زراعتی که زمین را اجاره می گیرند و بالای آن کار می کنند. این ها یگانه طبقه مؤلف (تولید کننده) را تشکیل می دهند.
 - طبقه دوم شامل کسانی اند که فاقد مالکیت اند و بنام طبقه غیر فعال (پاسیف) یاد می شوند.
 - طبقه سومی صاحبان صنایع دستی و تجاران است
 - و طبقه چهارم عبارت از صاحبان زمین می باشد.
- د. **در عصر مدنیت جدید (قرون 19-21 م):**

در این زمان تیوریهها و نظریات علمی با سرعت زیاد موازی با رشد نیروهای مؤلفه و مناسبات تولیدی بورژوازی انکشاف نمود و در ساحه علوم اقتصادی نیز علمای کلاسیک ظهور نمودند. در این زمان آدم سمیت، اقتصاد دان مشهور انگلیس از (طبقه غریب) سخن بعمل آورد، داوید ریکاردو، سین سیمون، فوریه و سایرین در پهلوی طبقه نادار از طبقه دارا، در جوار طبقه کارگر از طبقه سرمایهدار (کپیالیست) و همچنان از طبقات (پرولتاریا) و (بورژوازی) یاد آوری نمودند. ریکاردو جامعه را به سه طبقه تقسیم کرد که عبارت اند از مالکین زمین، سرمایهداران (کپیالیستان) و کارگران. دیده می شود که ریکاردو برای اولین بار مستقیماً از طبقه کپیالیست سخن گفته است. این تقسیمات طبقاتی جامعه بر اساس منابع عایداتی افراد و گروه های اجتماعی صورت گرفت که عاید اصلی زمینداران عبارت از اجاره زمین، از سرمایهداران مفاد (ربح) سرمایه و از کارگران معاش در مقابل کار می باشد. در آستانه قرن 19م. اوگوستین تیوری [Augustin Thierry](#) و فرانک گوئیز [François Guizot](#) در فرانسه تیوری مبارزه طبقاتی را طرح کرده و به فعالیت گسترده دست یازیدند.

در اواسط قرن 19 فیلسوف و دانشمند جرمنی (کارل مارکس [Karl Marx](#)) به تیوری تحلیل طبقاتی اجتماع و مبارزه طبقاتی پرداخت. وی مبارزه طبقاتی را به حیث موتور و محرک اصلی تکامل جامعه در همه فرماسیون های اقتصادی-اجتماعی که دارای طبقات انتاگونیستی اند، قلمداد نمود. طبقات اجتماعی را مولود مالکیت خصوصی بروسایل تولید و کسب ارزش اضافی کار مؤلفین توسط طبقات حاکم و استثمارگر دانست. کارل مارکس هر گروه بزرگی از انسانها را که در جامعه موجود است، طبقه نمی نامد. گروه قومی، زبانی، مذهبی و همانند آن هر قدر که بزرگ هم باشد، از نظر تیوری طبقاتی مارکسیستی در جمله طبقات محسوب نمی شود. مارکسیست ها به این نظر اند که ظهور طبقات و علایم فارقه آن متعلق به رشد و تکامل تولید مادی است. ظهور طبقات مربوط به سطح رشد تقسیم اجتماعی کار و تولیدات مادی اند که بالنوبه منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم انسانها به گروه های مختلف اقتصادی می گردد.

از نظر تیوری مارکسیستی «طبقات گروه های بزرگی از مردم اند که از نظر مقام خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین، از نگاه رابطه خود با وسایل تولید (که اکثراً در قوانین درج و تدوین می شود)، از جهت نقش خود در ساختمان اجتماعی کار و در نهایت از جهت شیوه های دریافت و اندازه آن سهمیه از ثروتهای اجتماعی در اختیار دارند، از یکدیگر متمایز می شوند.» (ولادیمیر اولیانوف)

در این تعریف چهار مشخصه عمده طبقات مطرح گردیده است. اول اینکه هر طبقه مربوط به نظام تولیدی و مناسبات تولیدی معین است. باید در نظر داشت که در هر فرماسیون اقتصادی-اجتماعی معین صرف دو طبقه عمده انتاگونیستی وجود می داشته باشد. چنانچه در دوران برده گی طبقات برده و برده دار، در نظام فیودالی طبقات دهقان و فیودال و در نظام سرمایهداری طبقات کارگر و سرمایهدار اصلی و انتاگونیستی (آشتی ناپذیر) ادوار مذکور به حساب می آید. دوم اینکه طبقات بر اساس رابطه مالکیت افراد با وسایل تولید از یکدیگر تفکیک میگردند. سوم اینکه طبقات در رابطه با سازماندهی و تقسیم اجتماعی کار یکی از دیگر مختلف و بالآخره مشخصه چهارم اینکه طبقات بر اساس شیوه و اندازه سهمیه از ثروت اجتماعی و عاید ملی بدست می آورند، از همدیگر فرق می شوند.

مارکس می نویسد که طبقات و مبارزه طبقاتی کشف وی نمی باشد، بلکه تاریخ نویسان بورژوازی قبل از وی تکامل تاریخی طبقات و مبارزه طبقاتی را در اقتصاد سیاسی و اناتومی اقتصادی بورژوازی شرح کرده اند. آن چه وی تازه در این مورد طرح نموده است عبارت از این است که پیدایش طبقات با تولید اجتماعی رابطه مستقیم دارد...

مارکس می نویسد که دینامیسم تحولات تاریخی-اجتماعی از تضاد بین نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی نشئت کرده و از شدت همین تضاد سرعت می گیرد. مالکیت و یا عدم مالکیت بر وسایل تولید مشخصه عمده عضویت افراد در یک یا طبقه دیگر می باشد.

باید خاطر نشان نمود که در هر فرماسیون مسلط اقتصادی - اجتماعی بر علاوه دو طبقه اساسی انتاگونیستی، بقایای طبقات فرماسیون ماقبل نیز می تواند وجود داشته باشد و در بطن رژیم مسلط اقتصادی- اجتماعی طبقات فرماسیون اقتصادی اجتماعی مابعد هم رشد می نماید. چنین طبقات غیر انتاگونیستی و «درجه دوم» بنام **طبقات فرعی** در همان فرماسیون معینه یاد می گردد.

طرفداران تیوری مارکس به این نظر اند که در هر جامعه علاوه بر طبقات، اقشار مختلف اجتماعی نیز وجود دارد. **قشر اجتماعی** مجموعه از افراد است که در تقسیم اجتماعی کار علایق مشابه دارند و بر مبنای ضرورت طرز تولید تشکیل می شود. اعضای یک قشر اجتماعی می تواند از یک طبقه و یا از طبقات مختلف تشکیل گردند، اما در هر صورت یک قشر نمیتواند حامل طرز تولید معین اجتماعی باشد. (مثلا قشر روشنفکران)

تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی مارکس از تحلیل نظام **سرمایداری رقابتی** منشأ گرفته است. پیروان پرنسپیهای اساسی تیوری مارکس تألیفات وی را دگم نمی پذیرند که گویا یکبار بمیان آمده و برای ابد به حال خودش باقی بماند، بلکه طرحهای خلاقانه می پندارند که می توانند با پیشرفت جوامع تکمیل و در شرایط مشخص در آن تعدیلات رخ دهد. از همین خاطر است که مارکسیستهای جدید در سالهای 80 و 90 قرن بیستم عیسوی در شرایط **سرمایداری انحصاری** به تحلیل وضعیت طبقاتی جامعه کپیالیستی بر اصول و معیارهای مارکسیستی پرداختند. منجمله یواخیم بیشوف **Joachim Bischoff** در سالهای 70 قرن بیستم به پروژه تحلیل طبقاتی جامعه آلمان بر اساس مشخصات مارکسیستی مشغول شد و در جامعه سرمایداری آلمان در سال 1985م. از موجودیت طبقات ذیل نام برد:

1. طبقه سرمایدار که در حدود یک و نیم فیصد (5،1%) افراد مستعد به کار جامعه را در بر دارد.
2. بورژوازی کوچک 8،3%
3. طبقه معاش بگیر متوسط 24،8%
4. طبقه کارگر 65،4%

به این ترتیب دیده می شود که تحلیل طبقاتی مارکس در دوران کپیالیسم رقابتی با تحلیل های شرایط کپیالیسم انحصاری تفاوت معینی دارد.

همچنان **ماکس ویبر (Max Weber)** یکی دیگر از دانشمندان شهیر آلمان است که در مورد تقسیم طبقاتی جامعه نظر پردازی کرده و تیوری خودش را پیشکش نموده است. بر اساس تیوری ماکس ویبر توزیع نابرابر قدرت اقتصادی موجب توزیع نابرابر چانسهای زندگی می شود و بنابراین، فکتور اساسی تقسیم جامعه بر طبقات می باشد. به نظر ماکس ویبر طبقه مالک آنها را تشکیل می دهد که تمام معیشت زندگی و یا بخش عمده عاید خویش را از کرایه منازل، اجاره زمین و یا ربح اسهام بدست می آورد.

به عقیده وی در شروع قرن بیستم در جامعه آلمان سه طبقه ذیل وجود داشت:

1. طبقه مالکین ثروتمند و تحصیل یافته گان ممتاز
2. بورژوازی کوچک، روشنفکران بی ملکیت، تخنیکران، مامورین و غیره
3. و کارگران

ماکس ویبر در مورد گروه های اجتماعی صنف بندی های دیگر را هم بکار برده است که ما برای جلوگیری از تطویل این مقاله از توضیح آن در این جا صرف نظر می کنیم.

سوسیولوگ مشهور قرن بیستم فرانسه **پیری بوردیو Pierre Bourdieus (1930-2002 م)** در مرحله متکامل نظام بورژوازی بر خلاف نظر مارکس و عده دیگر، تیوری طبقات اجتماعی خویش را بر اساس نوع سرمایه بنیان گذاری نموده است. وی سرمایه را به سرمایه اقتصادی، سرمایه کلتوری، سرمایه اجتماعی و سرمایه نمادین تقسیم می نماید. وی دارایی مادی را **سرمایه اقتصادی** نامیده، تعلیم و تحصیل، کتابها و تابلوهای نقاشی و رتب تحصیلی و القاب علمی را در جمله **سرمایه کلتوری** شمرده و ارتباطات خوب اجتماعی و شبکه روابط را بنام **سرمایه اجتماعی** یاد نموده است. تاثیر و انعکاس یکجایی هر سه نوع سرمایه های متذکره را در جامعه **سرمایه نمادین** (شکلی) خوانده است که شهرت خوب، نام نیکو، پرسنیز، احترام و محبوبیت اجتماعی و غیره را در بر می گیرد.

قابل یاد آوری است که بسیاری از دانشمندان سوسیولوگ غربی به این نظر هستند که در شرایط نظامهای سرمایداری پیشرفته کنونی اروپای غربی، سرحدات طبقاتی، فلهاذا تضاد های انتاگونیستی قبلی از بین رفته است. آنها جوامع پیشرفته غربی را به عوض طبقات انتاگونیستی، به اقشار و محیط های اجتماعی (**Milieus**) مختلف و دارای علایق متفاوت از همدیگر، تقسیم می نمایند. به نظر آنها، دیگر وقت آن گذشته، که دانشمندان علوم جامعه شناسی جوامع پیشرفته اروپای غربی را از دید کلاسیک طبقاتی تحلیل نمایند. در این جوامع طبقات مختلف چنان باهم مزج و منحل گردیده است که در مجموع و در سطح کشور یک قشر میانه (یا طبقه متوسط) را تشکیل نموده است که اعضای آن دارای مشابهت های زیاد بوده و به مودل هیرارشی معینه انتظام یافته است. همه اعضای این قشر صاحب آزادی فردی و اجتماعی و پیرو قوانین دولتی و نورم های عمده اجتماعی اند. در امور سیاسی آزادانه سهم می گیرند، بیمه های اجتماعی و صحتی و تضمین های اقتصادی برای معیشت زندگی را دارا می باشند. در چنین جوامع تضاد ها و کشمکش های داخلی به تفاوت های شقوق داخلی یک طبقه متوسط و یا قشر واحد همانند است. پایان

د پانو شمیره: له4تر4

افغان جرمن آنلاين په درنبت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پتهله مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لپکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی